

مجموعه مقاله‌های همایش
مخاطب‌شناسی شاهنامه و شعر حماسی فارسی

قطب علمی فردوسی و شاهنامه
انجمن آثار و مفاخر استان خراسان رضوی
سرای فردوسی

تالار شریعتی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد
۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

به کوشش: دکتر فرزاد قائمی

مجموعه مقاله‌های همایش
مخاطب‌شناسی شاهنامه و شعر حماسی فارسی

قطب علمی فردوسی و شاهنامه
انجمن آثار و مفاخر استان خراسان رضوی
سرای فردوسی

تالار شریعتی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد
۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

به کوشش: دکتر فرزاد قائمی

بررسی زنان مشورت‌دهنده و جنگاور در شاهنامه

عبّاس سرافرازی^{۱۳}

مصطفی لعل شاطری^{۱۴}

سعید کوشافر^{۱۵}

عطیه غریب ملک^{۱۶}

چکیده

با استناد به تنوع نگرش‌ها در ساحت درون ساخت ادبیات، به‌خصوص تحلیل و بازگفت قاموس هر اثر باید بیان داشت در ادبیات کلاسیک به‌خصوص شعر فردوسی، زن دقیقاً با توجه به اصول داستان‌نویسی و طراخی ذهنی این شاعر گرانسنگ مطرح و ایفای نقش می‌کند. اگرچه واژه «زن» در آثار سعدی، حافظ، فردوسی، عطار و سنایی اشتراک لفظی دارد، ولی نوع تلقی و حضور و بازتاب جلوه‌های آن بسیار متفاوت است و گاه چنین تفسیر می‌شود که در جهان عرفانی و حوزه نگرش عارفان اصلاً وجود فیزیکی زن واقعیت ندارد، بلکه بیشتر ساخته ذهن و زمان شاعر است، تا از او به‌عنوان نماد جمال و جلوه جمالی حضرت دوست بهره‌مند شود و از بستر مکتب و سبک ادبی سمبولیزم جلوه‌هایی هر چند اندک و محدود از حضرت حق سبحانه و تعالی را در قالب کلمه و کلام بریزد. اما در میان ادبیات منظوم کهن ایران‌زمین، شاهنامه را شاید بتوان تنها اثری دانست که زن نقش اساسی در آن ایفا می‌کند و پرسش این می‌باشد که درباب دو امر بسیار مهم مطرح شده در شاهنامه؛ مورد مشورت قرار گرفتن و حضور در عرصه جنگاوری، زنان از چه جایگاهی برخوردار می‌باشند؟ از این‌رو پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر متن شاهنامه به بررسی موارد مورد مشورت قرار گرفته از جمله: «ارنواز»، «سودابه»، «جریره» و «سیندخت» و نیز زنان جنگاور؛ همچون: «گردآفرید»، «گردپه» و «بانوگشسب» بپردازد و روند آن را مورد مذاقه و تحلیل قرار دهد.

۱- دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

۲- پژوهشگر و کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی (نویسنده مسئول)

۳- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

۴- کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، زنان، ارنواز، سودابه، جریره، سیندخت.

مقدمه

رویکرد به دانش و خرد و جنگاوری از مختصات برجسته هویت ملی و فرهنگی ایرانیان در طول تاریخ بوده است. پس از ورود اسلام به ایران، این دو ویژگی ممتاز در پرتو قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و سیره امامان معصوم (ع)، جایگاهی بسیار فراتر از گذشته یافت؛ زیرا تأکید وحی و پیام‌آور وحی و اوصیای بر حق آن حضرت، بر دانش و خرد و جنگاوری و دفاع از کیان بهره‌گیری بهینه از این دو، انگیزه مشورت و جنگاوری را به‌نحوی شایسته و مطلوب در ایرانیان تقویت کرد به گونه‌ای که همین رویکرد از مختصات فرهنگی سده‌های نخستین هجری در ایران اسلامی شد. شاهنامه، به نام «خداوند جان و خرد» آغاز شده است و این بدین معناست که خرد، بزرگ‌ترین عطیه الهی و مهم‌ترین و اساسی‌ترین نعمت پروردگار به انسان می‌باشد و از این رو در بن‌بند شاهنامه از خرد و مشورت سخن به میان آمده است و آن را برای اصل انتخاب و اختیار انسان، امری واجب و استفاده از آن را ضروری می‌داند و از سویی دیگر بیان گسترده صحنه‌های میادین رزم، عاملی دیگر در بیان روحیه جنگاوری در میان ایرانیان می‌باشد.

در دهه‌های اخیر پژوهش مستقلی درباره جایگاه زنان در امر مورد مشورت قرار گرفتن از سوی قهرمانان شاهنامه و نیز میزان حضور آنان در عرصه جنگاوری صورت پذیرفته است و صرفاً برخی از محققین از جمله؛ زهرا مهدب، غلامرضا انصاف‌پور و فریده یوسفی به اشاراتی کلی و گذرا و گاه فاقد استناد پرداخته‌اند. براین اساس در نوشته حاضر تلاش بر آن است تا به این پرسش پاسخ داده شود که جایگاه زنان در امور رایزنی و حل مشکلات و نیز جنگاوری تا چه میزان و تأثیرگذاری آنان تا چه حد بوده است؟

در این میان هر چند فراوان زنان در امر مشورت مخاطب قرار نگرفته و در صحنه‌های رزم حضور نداشته‌اند، اما با بررسی اشعار شاهنامه برداشت می‌گردد که همان تعداد اندک نیز با بیان راهکارهایی سنجیده و نیز رزم‌هایی حساب شده، به نجات جان قهرمانان و یا جلوگیری از به خاری و درین افتادن آنها نقشی بی‌مانند را ایفا کرده‌اند. بدین منظور ابتدا سعی خواهد شد تا به جایگاه مشورت در اندیشه خالق شاهنامه و به بررسی چهار زن مطرح در شاهنامه از جمله: «ارنواز»،

«سودابه»، «جریره» و «سیندخت» که مورد رایزنی قرار گرفته شده‌اند، پرداخته و سپس به مذاقه در میزان حضور زنان در عرصه جنگاوری و تأثیر آنان با محوریت «گردآفرید»، «گردبه» و «بانو گناسب» پرداخته شود.

جایگاه مشورت در اندیشه فردوسی

شور به معنی به‌دست آوردن رأی و نظر دیگران از طریق مراجعه به آنان است و دو بار در عمرآن کریم آمده است. یکی در توصیف مؤمنین «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸) و دیگری به‌صورت امر به پیامبر اکرم (ص) «وَأَشَاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹) که اهمیت آن را در این دو آیه شریفه می‌توان بدست آورد. فردوسی نیز جهت ارائه الگوی تربیتی این مهم را از نظر دور نداشته (جویبه، ۱۳۷۷: ۳۷۷) و مکرر بر آن توصیه نموده است:

به هنگام هر کار جستن نکوست زدن رأی با مردم هشیار و دوست

و یا: فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۵۰

همه رأی با کاردانان زنیم به تدبیر پشت هوا بشکنیم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۳۰۸)

از این رو قهرمانان شاهنامه و پهلوانان، عاشقان و از کار افتادگان، از زن و مرد، به هنگام پیش آمدن امری مهم، دانایان و کاردیدگان و باران خویش را فرا می‌خوانند و از آنان می‌پرسند تا در قبال امور پیش آمده چه ترفندی بتدند. چنان‌که وقتی ازدواج با بیگانگان امکان وقوع می‌یابد، وقتی در ادامه جنگ یا متوقف ساختن آن تردید دارند و هرگاه مسأله‌ای مهم و نقش‌آفرین در میان است، قهرمانان آن‌گونه چاره‌گری را در کار می‌آورند (سرامی، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

فردوسی خود نیز در بنیاد نهادن کتابش اهمیت مشورت را از نظر دور نداشته و سرانجام با هم‌اندیشی مهربان دوستی، گام در این راه می‌نهد و «چونان دهقانی دل‌آگاه، چنان آن را می‌پرود که پس از قرن‌ها سرسبز و پرطراوت و پرشکوه و سرافراز خودنمایی می‌کند» (پورخالقی، ۱۳۸۱: ۴۲).

در این میان فردوسی تأکید فراوانی بر جایگاه زنان در اثر خود داشته است، چنان‌که هرگاه به تصویر زن در شاهنامه نظر افکنده می‌شود، چهره او جز به شرم و حیا، دلش را جز به مهر و صفا و

افکارش را جز به دوراندیشی و عملکردش را جز به درستی و فضایلش را جز به متانت و بردباری و فداکاری نمی‌یابیم (سپهری، ۱۳۸۱: ۸۶)، به نحوی که فردوسی در اشعار مربوط به زنان مدح و ستایش را تا آنجا می‌رساند که، جهت نشان دادن قدرت آنان و اجرای قانون عدالت در بینشان، از شهری به نام «هروم» یاد می‌کند که در آن شهر مردی وجود ندارد و تمامی اداره‌کنندگان آن زنان می‌باشند و به‌طور کامل قانون و عدالت در بین آنان اجرا می‌شود (رنجبر، ۱۳۶۹: ۱۷۳).

در شاهنامه زنان به دو چهره متفاوت تقسیم می‌شوند: نخست زنانی؛ همچون: فرنگیس و کتیون که جنجال‌برانگیز نبوده و بیشتر عمر خود را در حرم‌سراها سپری می‌کنند. دوم زنانی که شخصیتی برجسته دارند و در شکل‌گیری رخدادها نقش اساسی ایفا می‌کنند؛ مانند: رودابه، تهمینه، گگردآفرید، سودابه و نظایر آنان. زنان شاهنامه در مجموع عنصری فعال و دارای حقوق برابر با مردان نیستند، اما در قیاس با سایر اقوام زنان ایرانی از آزادی و اختیار عمل بیشتری برخوردارند (اسماعیل‌زاده، ۱۳۷۹: ۶۵).

فردوسی در سراسر شاهنامه بارها درباره‌ی کاردانی، وفا، جمال، کمال، قدرت و بعضاً نیز از پاره‌ای جهات و صفات منفی زنان سخن رانده و اظهار عقیده کرده است و گاهی نیز چهره‌ی زنان را ترسیم و از آنان چهره‌ای جاویدان ساخته است (بیگدلی، ۱۳۶۹: ۵۷-۵۶؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۶۹: ۱۲۶-۱۲۵). خالق شاهنامه در جای‌جای اثر خود از دلاوری و هوشیاری زنان به‌ویژه زنان ایران، سخن به میان آورده است و آنان را همپای مردان وارد اجتماع نموده و مقام و منزلتی بس والا به زنان بخشیده است و این گروه را از نظر عقل و قوه‌ی تفکر بسیار زیبا توصیف داشته است که این خود نشان دهنده‌ی بزرگی و عظمتی است که فردوسی در زمینه‌ی شور و مشورت برای زنان قائل بوده است (Khalegi Motlagh, 2012: 39-41؛ رنجبر، ۱۳۶۹: ۱۶۷).

با این وجود زنان شاهنامه زمانی در عرصه‌ی شور و مشورت به نیکی شناسانده می‌شوند؛ چنان‌که با آزمایشی روبه‌رو می‌شوند و در چنین وضعیتی است که حسامیت و عاطفه و شخصیت آنان نمود می‌یابد، که بی‌شک نمونه‌ی بارز این زنان، «ارنواز»، «سودابه»، «جریره» و «سیندخت» می‌باشند.

رایزنی ضحاک با همسرش ارنواز

پس از سلطه ضحاک، دو دختر جمشید- شهرناز و ارنواز- به اسارت ضحاک درآمدند. این دو زن از جمله زنان اساطیری هستند که پس از هزار سال زندگانی با ضحاک، فرزندان فریدون را به دنیا آوردند و نژاد همه شاهان عالم به این سه پسر می‌رسد. شهناز مادر سلم و تور و ارنواز مادر ایرج می‌باشد (بضاری، ۱۳۵۰: ۲۷؛ یوسفی، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۳).

موضوع این مشورت خواب وحشتناکی است که ضحاک می‌بیند. ضحاک ماردوش که با ستمگری حکومت می‌کند و تنها راه درمان دردش کشتن جوانان و ارتزاق از آنان است، شبی در خواب می‌بیند که سه پهلوان به او حمله کرده‌اند و پهلوان کوچکتر دست‌های او را بسته است و بر گردنش با سنگ نهاده است و او را برای مجازات اعمالش به کوه دماوند می‌برند و مردم نیز در پی آنان روان می‌باشند (Pierce, 2015: 2؛ مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۹۵/۱). پس ضحاک از ترس این کابوس چنان فریاد سر می‌دهد که صدایش در سرتاسر کاخ می‌پیچد. پس همسرش از او می‌خواهد تا خوابش را بازگو نماید تا شاید چاره‌ای بیندیشد و پس از شنیدن خواب ضحاک می‌گوید:

به شاه گران‌مایه گفتم ارنواز	که بر ما بیاید گشادنت راز
توانیم کردن مگر چاره‌ای	که بی‌چاره‌ای نیست پتیاره‌ای
سپهد گشاد آن نهان از نهفت	همه خواب یک‌یک بدیشان بگفتم
چنین گفتم با نامور ماه‌روی	که مگذار این را ره چاره جوی
نگین زمانه سرتخت توست	جهان روشن از نامور بخت توست
تو داری جهان زیر انگشتری	دد و مردم و مرغ و دیو و پری
ز هر کشوری گرد کن مهتران	از اخترشناسان و افسونگران
سخن سر به سر موبدان را بگوی	پژوهش کن و راستی بازجوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹/۱)

ضحاک به سخنان نویددهندهٔ ارنواز دل‌گرم و امیدوار می‌گردد و خوابش را برای او بازگو می‌نماید. پس ارنواز بیان می‌دارد: «تو این خواب را بی‌مایه و خوار مگیر و چاره‌جویی کن. هفت کشور به پیمان و مردم و پری و دیو و دد به فرمانت هستند. اخترشناسان و افسونگران همهٔ کشورها را به درگاه خویش بخوان، باشد که میان آنها یکی تعبیر کردن خواب تو را بداند. ضحاک را سخن ارنواز خوش آمد. چون خورشید سر زرد هر جا که موبدی، سخندانی، بخردی، بیداردلی سراغ گرفت همه را به درگاه خواند. خوابش را بی‌حضور نامحرم به ایشان گفت و پرسید شما روشن‌دلان بگویید زندگی و سروری من کی به پایان می‌رسد، و تاج و تختم پس از من به که می‌رسد. بنشینید، با هم رای بزنید و پاسخم را بگویید...» (یغمایی، ۱۳۷۵: ۲۴).

در مشورت با ارنواز، ضحاک با لحنی آشفته و غمگین سخن می‌گوید و ارنواز آرام و متفکرانه و در پی این امر ارنواز موجب دل‌گرمی شاه می‌گردد و نصیحت او را نیز مبنی بر درخواست منجمنان و بزرگان به کار می‌بندد و این‌گونه ارنواز موجبات آرامش و تصمیمی سنجیده را به ارمغان می‌آورد.

رایزنی شاه هاماوران با سودابه

سودابه به پهلوی «Sudabag» و ایرانی باستان «Suta- apaka» به معنای دارندهٔ آب روشنی‌بخش از ریشهٔ «Sar» است. این نام او را به ایشتر، (الهه آب) مربوط می‌کنند (دیویدسن، ۱۳۷۸: ۱۴۹) و از سویی شاید بتوان سودابه را نماد بغ بانویی با صفات زاینده‌گی و آفرینندگی دانست؛ چنان‌که این مادر-خدا جاودانه است و بر اساس آیین، بارها با فرزندان خود که کالبد خاکی گرفته است، ازدواج می‌کند (یوسفی، ۱۳۸۲: ۷۰؛ مجلّم، ۱۳۵۰: ۲۶۸).

موضوع این مشورت شامل خواستگاری کاووس از سودابه است. باوجوداین که لحن پادشاه هاماوران حزن‌آلود است، اما دخترش به راحتی موضوع را می‌پذیرد و در نتیجهٔ این رایزنی، شاه هاماوران به ناچار با این مسأله کنار می‌آید.

پادشاه هاماوران در مصر و شام، درفش آزادی برپا نموده بود. وقتی کاووس از این موضوع آگاهی می‌یابد با سپاهیان‌ش به آن سوی حرکت می‌کند و هاماوران را شکست داده و از برای

مغلوب باج تعیین می نماید و چون کاووس مطلع می گردد که پادشاه شکست خورده دارای دختری زیباروی می باشد:

از آن پس به کاوس گوینده گفت که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالاش زیباترست ز مشک سیه بر سرش افسرست
به بالا بلند و به گیسو کمند زبانش چو خنجر لبانش چو قند
بهشتیست آراسته بر نگار چو خورشید تابان به خرم بهار
نشاید که باشد به جز جفت شاه چه نیکو بود شاه را جفت ماه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۲۴)

پس وی مردی دانش‌پژوه و آگاه را بر می‌گزیند و برای وصال به آن دختر، راهی دربار ماهاوران می‌نماید. اما شاه هاماوران به آن مرد شیرین سخن رو کرده و بیان می‌دارد: «این آرزوی کاووس را نه سر باشد و نه بُن. تاکنون از من دو چیز گرامی خواسته است، که آن را سومی نشاناسیم. پشت گرمی من به گنج و خواسته بود [که از من ستد] و آرامتگی دلم نیز به فرزندم بود [که اینک از من می‌خواهد]. ازین پس اگر شاه ایران، این دختر را از من ستاند، دیگر دلی برایم نخواهد ماند. لیک با این همه سر از فرمان او نیبجم و هر آنچه باید بدو سپارم» (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۳۵۵) پادشاه با شنیدن این سخن سخت غمگین گردیده و چاره کار را در مشورت با دختر خود، سودابه، می‌یابد و نظرش را در این باره جویا می‌گردد:

غمی گشت و سودابه را پیش خواند ز کاوس با او سخن ها براند
بدو گفت کز مهر سر فراز که هست از مهبی و بهی بی‌نیاز
فرستاده چرب‌گوی آمده‌ست یکی نامه چون زند و استا بدست
همی خواهد از من که بی‌کام من چه ببرد دل و خواب و آرام من
گویی تو اکنون، هوای تو چیست؟ برین کار بیداد رأی تو چیست؟

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۲۵)

سودابه نیز که دختری جسور و زیرک است بیان می‌دارد:

بدو گفت سودابه زین چاره نیست از او بهتر امروز غم‌خواره نیست

ز پیوند با او چرایی دژم کسی نشمرد شادمانی به غم
(همان)

سودابه در ادامه نیز بیان می‌دارد که اینک جای اندوه نیست، بلکه جای شادی و طرب است. کاووس شهریاری بزرگ و بر دیگر پادشاهان سروری دارد و اگر این پیوند صورت پذیرد، همیشه از حمایتش بهره‌مند خواهیم شد. شاه هاماوران در نتیجه مشورت با دخترش دانست که وی آرزومند این پیوند است، پس فرستاده کاووس را پیش خواند و بدان‌گونه که آن زمان آیین و کیش بود، سودابه را به عقد شهریار ایران درآورد. پس به فراهم آوردن جهیز پرداخت و در مدت یک هفته چهل عماری، سیصد بنده و پرستده، هزار شتر، هزار اسب که بار همه آنها زر و گوهر و دینار و دیگر چیزهای گران‌بها بود، آماده کرد. پس سودابه را در هودجی گوهر آگین نشانند و همراه فرستاده کاووس به ایران‌شهر فرستاد (بغمایی، ۱۳۷۵: ۱۴۶-۱۴۵).

ثمره این مشورت شاه هاماوران، اعمال نظر سودابه است که از یک‌سو موجب وصلت وی و برخورداری از حمایت‌های نظامی-سیاسی برای وی و دربار پدرش می‌گردد و از سویی از جنگی دگرباره جلوگیری می‌نماید، که این همه در خردورزی سودابه نهفته بود.

رایزنی «فرو» با مادرش «جریره»

جریره یکی از زنان حماسی شاهنامه به حساب می‌آید. پدرش پیران تورانی، او را به ازدواج سیاوش در می‌آورد، اما مدت این وصلت کوتاه است. او شیرزنی است آورنده و پرورنده پهلوانی بزرگ و نام‌آور چون «فرو» و سازنده ترازدی سوزناک خود که می‌بایست نام «ترازدی جریره» بر آن نهاد (نقاری، ۱۳۹۱: ۷۹). جریره دختر پیران، وزیر خردمند افراسیاب است. طبری این نام را «بدرآفریده» آورده است که همسر سیاوش و مادر فرو بوده است (طبری، بی‌تا، ج ۲: ۴۲۶/۲). اما این‌گونه به نظر می‌رسد که نام جریره گونه دیگری از کلمه «زریره» باشد (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۲۴۹).

موضوع این مشورت آمدن سپاهیان از ایران به کین‌خواهی سیاوش است که قصد لشکرکشی به توران را دارند. چنان‌که توس به خون‌خواهی سیاوش قصد حمله به توران را دارد و فرود فرزند سیاوش و جریره از آمدن سپاه ایران آگاه می‌گردد:

چو بشنید ناکار دیده جوان دلش گشت پر درد و تیره روان
 بفرمود تا هرج بودش بله هیونان و ز گوسفندان گله
 فسیله ببند اندر آورد نیز نماتد ایچ بر کوه و بر دشت چیز
 همه پاک سوی سپدکوه برد ببند اندرون سوی انبوه بر
 بر مادر آمد فرود جوان بدو گفت کای مادر روشن روان
 از ایران سپاه آمد و پیل و کوس به پیش سپه در سرافراز توس
 چه گویی؟ چه باید کتون ساختن نباید که آرد یکی تاختن
 (۴۴۲/۱)

پس جریره نیز به او می‌گوید: ای رزم‌ساز، تو را هرگز به این روز که به آن جنگ‌شتابی نیازت مباد. برادرت - آن کی خسرو بیدار - در ایران به شاهی نشسته است و نام و نژاد تو را به‌خوبی می‌شناسد و می‌داند که با یکدیگر از یک خون و یک مَهره‌اید. پس آگاه باش که در گیتی هیچ شاهی چون سیاوش نبود و سزاوار است اگر زمانه، او را بستاند. در همان آغاز کار سیاوش، پیران، مرا به زنی به سیاوش داد و گرنه سیاوش از ترکان، زنی نمی‌جست. نژاد تو هم از سوی مادر و هم پدر، همگی به تاج‌داران و ناموران می‌رسد. اینک چون برادرت به کینه‌خواهی پدرت آغاز کرده باشد، همانا که با این کار، روان سیاوش را شاد خواهد نمود. پس تو نیز باید به این کین‌خواهی بشتابی و کمر بر میان ببندی و به او باری برسانی. پس اگر او به کینه‌خواهی از نیای خود پردازد، بر تو نیز زینده تر آن باشد که به جای فریب او، تو نیز کینه بجویی. تو نیز به رادی و مردی و بخت و نژاد و به فر و داد و فرهنگ و شاهی، پسر چنان مهتر ناموری هستی و از نژاد کیان و کیانی سیمایی. پس باید کمر به کین پدر ببندی و نژاد خویش را به‌جای آوری. در میان سپاه بنگر که چه کسی سالار و نام‌بردار است. پس گردنکشان سپاه را بخوان و جامه‌های شاه‌وار بی‌آرای و با شمشیر و کلاه‌خود و برگستوان و خفتان و دشنه هندی به ایشان ببخش. همانا برای تو در گیتی، برادرت،

گنجی بس باشد. پس کین خواهی را به بیگانه وامگذار. از این پس تو پیش رو آن سپاه و کین خواهی نو باش و برادرت نیز شاهی نو باشد (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۶۷۱/۱-۶۷۰).

جریره «تخوار» را همراه او می‌فرستد تا ایرانیان را به او بشناساند. آنها به بالای کوهی می‌رسند و سپاه ایران را می‌بینند و از سوی دیگر توس نیز با دیدن آنان، بهرام، پسر گیو را به بالای کوه می‌فرستد، تا آنها را اگر دشمن باشند نابود سازند. بهرام با بالای کوه می‌رود و فرود را می‌شناسد. پس فرود از دیدن او شادمان می‌گردد و گرز خویش را به او می‌دهد. اما توس پس از شنیدن سخنان بهرام در باب فرود چندان خشنود نمی‌گردد و این بار داماد خود را نزد آنان می‌فرستد، «ربونیز» پیش از آنکه با گیو درگیر شود، با نیزه او، از پای در می‌آید. سپس توس فرزندش «زرسپ» را برای دستگیری فرود می‌فرستد، اما او نیز کشته می‌شود و سرانجام جنگی سخت میان دو گروه در می‌گیرد. پس فرود در حالی که به شدت زخمی شده است به دژ باز می‌گردد و به یاران خود می‌گوید برای اینکه به دست ایرانیان اسیر نشوند، خود را از بالای دژ، پایین اندازند. جریره، مادر فرود نیز آتشی بر می‌افروزد و تمامی گنج‌ها را می‌سوزاند، پس نزد فرزند خویش آمده و با خنجر شکم خود را می‌برد و در کنار فرزند از دست رفته، جان می‌دهد (همان: ۶۷۳/۱-۶۷۵).

پرستندگان بر سر دژ شدند	همه خویشان بر زمین بر زدند
یکی آتشی خود جریره فروخت	کسی نشمرد شادمانی به غم
یکی تیغ بگرفت زان پس بدست	در خانه تازی اسپان بیست
شکمشان بدرید و بیرید بی	همی ریخت از دیده خوناب و خوی
بیامد بیالین فرخ فرود	یکی دشنه با او چو آب کیود
دو رخ را بروی پسر بر نهاد	شکم بر درید و برش جان بداد

(فروسی، ۱۳۸۶: ۴۴۵/۱)

از این رو «بیگانه شخصیت بلندپایه‌ای که در شاهنامه پهلوانی، دست به خودکشی می‌زند، جریره است، مادر فرود. همراه جریره، شصت پرستنده نیز از باروی دژ، خود را به زیر می‌افکند. این خودکشی دسته‌جمعی به گمان ما نمودار آیین سوگواری کهنی است که در داستان‌های پهلوانی

برجای مانده است» (کیا، ۱۳۷۱: ۱۱۵). در این روایت شاهنامه، جریره که به عنوان مخاطب فرار گرفته است در ابتدای امر به تحریک فرزند خویش می‌پردازد اما گویا در ادامه چندان مشورت‌های سنجیده و بخردانه‌ای به او نمی‌دهد و ثمره آن بسیار ناگوار و دردناک خاتمه می‌یابد.

رایزنی «مهراب شاه» با «سیندخت»

سیندخت زنی است باهوش که به مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خود آگاه است و حضوری مؤثر در شاهنامه دارد. نبوغش در گشایش بن‌بست ارتباط دربار ایران و کابل در ماجرای عشق زال و رودابه به‌طور کامل آشکار است. از این‌رو زمانی که منوچهر - شاه ایران - به سام فرمان داد که شهر کابل را بسوزاند و یک تن از نوادگان ضحاک را زنده نگذارد تا زال با رودابه ازدواج نکند؛ سیندخت، به چاره‌جویی پرداخت (یوسفی، ۱۳۸۲: ۴۷؛ بصری، ۱۳۵۰: ۴۶؛ مجدم، ۱۳۹۰: ۲۷۳) چنان‌که به عقیده اسلامی ندوشن ازناشویی پهلوان ایرانی با دختر مهراب، کار آسانی نیست. نخست اینکه مهراب از تخمه ضحاک است و ایرانیان را دل از ضحاک پر از خشم و نفرت است. دوم آنکه از نظر مذهبی مانع بزرگی بر سر راه است. تازیان در چشم ایرانیان بت‌پرست و کافراند و آمیزش با آنها جایز نیست. سوم آنکه از لحاظ سیاسی، سرگرفتن این پیوند دور از احتیاط است. زمانی که منوچهر شاه از تصمیم زال آگاه می‌شود، دل‌مشغول می‌گردد؛ چه، بیم آن است که این پیوند فرزندی به‌وجود آمده، به‌طرف خانواده مادر بگراید و ایران را پر از آشوب و رنج‌کننده (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۵: ۱۳۳-۱۳۲).

موضوع اصلی این مشورت در بردارنده دلدادگی رودابه به زال است. از این‌رو «مهراب» با لحنی کوبنده و خشمناک سخن می‌گوید و سیندخت با زبانی نرم، او را آرام می‌کند. در نتیجه این مشورت، شاه کابل منتظر می‌ماند تا ببیند چه پیش می‌آید. وقتی سام در مورد ازدواج زال و رودابه با اخترشناسان رایزنی می‌کند و آنها آینده این دو نفر را خجسته و مبارک می‌بینند، سام با شادمانی به زال پیغام می‌دهد که برای اجازه گرفتن از منوچهر با سپاهی به سوی ایران حرکت کند. پس زال، رودابه را از خبرهای تازه آگاه می‌کند (بغمایی، ۱۳۷۵: ۷۲-۷۲) و سیندخت، مادر رودابه موضوع را می‌فهمد و به همسرش در قالب مشورت می‌گوید:

چنان دان که رودابه را پور سام نهای نهادست هرگونه دام
 بیر دست روشن دلش را ز راه یکی چاره‌مان کرد باید نگاه
 بسی دادمش بند و سودش نکرد دلش خیره بینم همی روی زرد
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۳/۱)

پس مهرباب بسیار خشمگین می‌شود و می‌گوید: ای کاش همچون اجدادم (اشاره به رستم تازیان) رفتار می‌کردم و این دختر را پس از به دنیا آمدن، از بین می‌بردم و امروز چنین ننگی را نمی‌پذیرفتم که دختری تازی خواستار یک مرد ایرانی باشد:

چو بشنید مهرباب بر پای جست نهاد از بر دست شمشیر دست
 تنش گشت لرزان و رخ لاجورد پر از خون جگر دل پر از باد سرد
 همی گفت رودابه را رود خون بروی زمین بر کنم هم کتون [...]
 مرا گفت چون دختر آمد پدید بیاستش اندر زمان سر برید
 نکشتم بگشتم ز راه نیا کتون ساخت بر من چنین کیمیا
 (همان: ۱۱۴/۱)

در این بین سیندخت او را آرام می‌کند و از او پیمان می‌گیرد که دخترش را نیازارد، سپس سیندخت چون این سخن بشنید، گفت: در این باره چنین به خیره سخن مگوی و مهرباب، چه سام از این کار آگهی یافته و از برای همین از گرگساران بازگشته است. مهرباب گفت: ای ماه‌روی، هرگز با من سخن به کژی و ناراستی مگوی، چگونه چنین چیزی شده است؟ بدان که من اگر بیمی از گزند ایشان نداشتم، چه کسی سزاوارتر از زال برای دامادی من بود و کیست که از اهواز تا به قندهار، پیوند با سام پهلوان را نخواهد؟ پس سیندخت گفت: ای سرفراز، مرا نیازی به گفتار ناراست نیست، چه آشکار است که گزند تو، گزند من است. من نیز نخست همچون تو اندیشیدم و از آن‌رو اندوهگین گشتم؛ چه من نیز با خود بگفتم که فریدون با آن پیوندی که با سرو یمن بکرد و دختران او را برای پسران خویش بگرفت، بر سرزمین او نیز فرمانروا گشت، پس اینک زال نیز بر همان راه می‌رود. آنگاه سیندخت، نامه سام را که در پاسخ زال فرستاده بود، بیاورد و به مهرباب داد و گفت: دل خوش دار و بدان که هر آنکه که بیگانه، خویش تو گردد، دشمنانت به سخنی

خواهند افتاد. مهرباب با دلی پر از کینه و سری پر جوش به سخنان سیندخت گوش سپرد، آنگاه گفت: برخیز و رودابه را به نزد من آور. چون به نزد رودابه رسید، او را مزده داد که: آن پلنگ جنگی اکنون چنگ خود را کوتاه ساخته، پس اینک زود پیرایه از سر و روی بردار و به زاری به نزد پدر رو. لیکن رودابه گفت: چرا پیرایه از خویش بردارم و چرا باید این سخن آشکار را که دلدادۀ پسر سام گشته‌ام، نهان سازم. پس رودابه با همان پیرایه‌ها، در میان اتبوهی از یاکند و زر که همچون خورشید خاور گشته بود، به نزد پدر رفت. پدر چون او را بسان بهشتی آراسته و پرنگار بدید، در او خیره ماند و پروردگار را بسیار آفرین کرد آنگاه گفت: ای که خرد را از سرت بیرون ساخته‌ای، کجا سزاوار است که پری با اهریمن جفت گردد؛ چه، اگر چنین شود هیچ نشانی از تاج و تخت نخواهد ماند. چون رودابه این سخنان را از پدر شنید، دلش پر خون گشت، اما هیچ دم نزد و بدین سان هر یک از آن دو؛ چه مهرباب که همچون پلنگ غران گشته بود و چه رودابه دل شکسته، هر دو به یزدان پناه جستند (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۲۰۵/۱-۲۰۴).

یکی دیگر از موارد مورد مشورت قرار گرفتن سیندخت، از سوی مهرباب شاه در باب نجات کابل است. در این رایزنی لحن کلام مهرباب شاه آشفته و خشمناک است و لحن سیندخت متفکرانه و نگران. در نتیجه این رایزنی، مهرباب با پذیرفتن اندیشه و مشورت همسرش، اجازه می‌دهد او نزد زال برود. اما باین حال کماکان مهرباب شاه، آشفته و نگران است؛ از این رو به همسرش می‌گوید باید تو و دخترت را برای نجات جان مردم کابل در برابر دیدگان آنها به قتل رسانم تا شاید شاه ایران خشم و کینه خود را کنار بگذارد:

چو بشنید سیندخت بنشست بست دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست

یکی چاره آورد از دل به جای که بُد زرف‌بین و فزاینده‌رای

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱/۱۲۳)

سیندخت که بانوی شایسته و خردمند است، بیان می‌دارد که پس از هر تاریکی، روشنایی جلوه‌گر می‌شود و شاه را امیدوار می‌کند و از او پیمان می‌گیرد که با رودابه کاری نداشته باشد. پس از او می‌خواهد، گنجی آراسته و در اختیارش قرار بدهد تا نزد سام برود:

مرا رفت باید به نزدیک سام زبان برگشایم چو تیغ از نیام

بگویم برو آنچه گفتن سزد خرد، خام گفتارها را پزد

(همان)

پس سیندخت به صورت ناشناس به درگاه سام می‌رود و گنج‌ها را پیشکش می‌کند، پادشاه ایران که انتظار دیدن چنین فرستاده‌ای را با انبوه هدیه‌های گران‌بها ندارد، دستور می‌دهد آن گنج و خواسته‌ها را به نام رودابه و گنجور بپارند. همسر مهرباب که از پذیرفتن هدایا شادمان می‌گردد به سام می‌گوید: اگر گناهکاری هم باشد، گناه مهرباب است و نباید همه مردم کابل در این کار جانشان را از دست بدهند. سپس سام از او می‌خواهد که داستان رودابه را بدون کم و کاست برایش بیان کند. سیندخت از او پیمان می‌گیرد که پهلوان به او گزندی نرساند. سپس خودش را معرفی می‌کند و داستان آن‌ها را شرح می‌دهد. سام با آگاهی و خرد بسیار، سخنان او را می‌پذیرد و با این سفیر اندیشمند پیمان دوستی می‌بندد و دعوت او را برای دیدن رودابه می‌پذیرد و قول بخشش آنان را می‌دهد (یغمایی، ۱۳۷۵: ۷۸-۷۷).

سیندخت در این ماجرا نشانه یک بانوی خردمند و کاردان می‌باشد، به نحوی که با مشورت‌هایی منحصر به فرد نه تنها جان خود و دخترش، بلکه جان تمام مردم کابل را نیز نجات می‌دهد، باین‌وجود «سیندخت، بر خلاف دخترش رودابه در داستان‌های پهلوانی ماندگار نیست، اما در داستان زال و رودابه، چنان درخششی دارد و چنان نیرومند به نمایش در می‌آید که در رده خردمندترین و دلیرترین زنان در داستان‌سرایی ایران، مقامی ارجمند دارد» (کیا، ۱۳۷۱: ۵۷).

زنان جنگاور

جنگ زنان در شاهنامه یکی از زیباترین صحنه‌های این اثر جاودانه محسوب می‌شود و از این رو تنها در شاهنامه مردانی پهلوان و مبارز به یگانه‌تازی نمی‌پردازند، بلکه زنانی را نیز فردوسی معرفی می‌کند که در جنگ‌ها شرکت جسته‌اند و خصایص جنگجویان را در برخی از این زنان می‌توان یافت و در جای‌جای شاهنامه که رزم است و بزم، حضور زنان و تأثیر آنان را به‌خصوص در جنگ‌ها آشکار است. زن محبوب در شاهنامه گاه طلایه‌دار رزم است و گاه ستاره بزم. خردمند است و هوشیار، مستقل و پایدار در اندیشه و رفتار، پارسا، صبور، مقاوم، پرشور و عشق، وفادار و

رازدار. زن محبوب در شاهنامه، نه با زیبایی، بلکه با خردمندی و دلاوری، اندیشه‌ها و دل‌ها را به خود جذب می‌کند (5: Mahallati, 2014; Sadeghi, 2004: 198; مهدب، ۱۳۷۴: ۶).

بنابراین زنان شاهنامه با مقتضیات اساطیری و حماسی زندگی عمل می‌کنند، با این همه کمتر از بقیه اسطوره‌ای و حماسی می‌باشند. آنچه در آنان و زندگی‌شان حماسی است، ارمغانی است که زندگی با پهلوانان برایشان به همراه دارد (عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۲۶).

با این وجود بنا بر مندرجات خدای‌نامه پهلوی و شاهنامه، زنان حتی گاهی در شکار و جنگ نیز شرکت می‌کردند و در این زمینه در تاریخ ایران باستان، داستان‌هایی از جنگ‌ها و دلاوری‌ها و حماسه‌های زنان به یادگار مانده است، چنان‌که حتی آنان می‌توانستند به سروسامان دادن به امور پردازند (رضایی، ۱۳۷۸: ۱۷۹). زنان شاهنامه، خوی خاص زنانه خود را دارند. سعادت خویش را در سعادت مردان خویش می‌دانند و این است که بسیاری از آنان همراه شوهران و فرزندان خود، مردانه در نبردها گام برمی‌دارند؛ چرا که پس از انگیزه‌هایی چون کین‌خواهی، رشک و زیاده‌خواهی در نبرد، در نهایت باید به پیروزی نیکی بر بدی منتهی گردد و بنا به عقیده مهدب «زنان شاهنامه در ستیز و نبرد، قابل مقایسه‌اند با زنان اساطیر یونان. آن زمان که زنان شهر هروم حاکم بودند و از راه یافتن اسکندر به داخل شهر امتناع کردند؛ همچنان‌که، زنان اساطیر یونان به نام آمازون‌ها، زنان جنگجو بوده‌اند و هیچ مردی را به حریم فرمانروایی خود راه نمی‌دادند» (مهدب، ۱۳۷۴: ۱۴۰).

زنانی که در شاهنامه حماسه می‌آفرینند و به جنگ‌جویی پرداخته‌اند، کم‌تر از مردان نیستند، آنها از لحاظ جنسی با مردان تفاوت دارند اما از نظر روحیه، شجاعت و وفاداری چون مردان استوار و پابرجا هستند. به همین دلیل زنان به تبع مردان اعتباری دارند و برترین زنان مردانه‌ترین آنان است. در شاهنامه تنها به چند نمونه زن برمی‌خوریم که چهره‌ای جنگاور دارند؛ چنان‌که از آن جمله: «گردآفرید»، «گردیه» و «بانو گشسب» و می‌باشند.

گردآفرید

زنان شاهنامه پیش از آنکه اشخاصی حماسی محسوب شوند، دارای ویژگی‌های زنانه می‌باشند و از این رو زمانی که به رویدادهای حماسی می‌آمیزند، با سلیقه رغبت و طبع جنس خود عمل می‌کنند. مصداق بارز زنان جنگجوی شاهنامه، «گردآفرید»، دختر «گژدهم» - پهلوان دژ سفید - است که هم‌رزم سهراب است و علاوه بر ظرافت‌های زنانه، دارای تربیت پهلوانی و دلاوری، کمان‌کشی، تیراندازی و ترفند و گریز است؛ به‌نحوی که وی در میدان رزم، همپای سهراب می‌جنگد (البرز، ۱۳۶۹: ۲۵۲؛ مجلّم، ۱۳۹۰: ۳۸۷؛ بصری، ۱۳۵۰: ۱۱۷).

گردآفرید، طلایه‌دار رزم است و اولین بار با چهره گردآفرید در شاهنامه زمانی آشنا می‌شویم که «هجیر» پسر «گودرز» سالار دژ سفید از سهراب شکست می‌خورد و گردآفرید آشفته می‌شود و با چاره‌جویی و رأی و تدبیر مایه حیرت پهلوان‌زاده ایرانی می‌گردد؛ چنان‌که به عقیده صفا «نبرد گردآفرید با سهراب صحنه زیبایی است، این نخستین بار است که شاهنامه فردوسی، زنی دلاور را با پهلوانی دلیر، هم‌آورد می‌کند؛ زنی که به دفاع از کشورش برخاسته و این نمونه گویایی است از دبد و همت والای زنان در فرهنگ ایران» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۳۲).

آگاهی هجیر از آمدن سهراب، از جانب توران به ایران، باعث می‌شود که بر سهراب بتازد و سهراب که نه برای جنگ بلکه برای یافتن پدرش رستم به ایران رو آورده بود، طی نبردی هجیر را اسیر نماید. از این رو گردآفرید برای رهایی هم‌رزم خویش به جنگ سهراب برمی‌خیزد، لباس رزم می‌پوشد و به میدان می‌تازد (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۴۰۴/۱). گردآفرید دلاورانه می‌جنگد اما هنگام نبرد، کلاه از سرش می‌افتد و زره‌اش گشوده می‌شود، روی و مویش پیدا می‌گردد و در پی آن سهراب شگفت‌زده می‌شود:

چو آگاه شد دختر گژدهم	که سالار آن انجمن گشت کم
زنی بود برسان گردی سوار	همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید	زمانه ز مادر چنین ناورید
چنان نگش آمد ز کار هجیر	که شد لاله رنگش به کردار قیر
بپوشید درع سواران جنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره	بزد بر سر ترنگ رومی گره [...]

چو سهراب شیر اوژن او را بدید بختدید و لب را به دندان گزید
چنین گفت کامد دگر باره گور به دام خداوند شمشیر و زور
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۵۲/۱)

گرد آفرید از دیدگاه اخلاقی، گذشته از داشتن حسن اعتماد به نفس و بی‌باکی، زنی است بسیار خردمند و دوراندیش؛ زیرا با آن‌همه دلیری و سلحشوری، وقتی سهراب زره او را با پیکان می‌درد، نیک در می‌یابد که در نبرد او بسنده نیست و تصمیم به گریز می‌گیرد و چون سهراب راه را بر او می‌بندد، وی با هنرهای پهلوانی که آموخته است، با پرتاب تیغی، نیزه سهراب را به دو نیم می‌کند تا جان سالم از این مهلکه به در ببرد:

چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید
بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست گرد
به آورد با او بسنده نبود بیچید از او روی و برگاشت زود
(همان: ۲۵۳/۱)

سهراب با کمند خود او را در بند می‌آورد، ولی گرد آفرید به کمند سهراب تن در نمی‌دهد و بر آن می‌شود که با ترفندهای زنانه، غیرت سهراب را برانگیزد. بی‌تردید چنین زنی نه تنها از آموزش کافی نظامی بهره‌مند بود و فنون جنگی را آموخته بود، بلکه به تدبیرهای پست‌دیده زنانه نیز آشنایی داشت و به نرم‌گفتاری و شیرین‌سخنی نیز آگاه بود (مهذب، ۱۳۷۴: ۶۳) که از این رو توانست سهراب را تا دژ سفید به دنبال خود بکشاند و در نهایت در برابر دیدگان حیرت‌زده سهراب وارد دژ شود و دروازه دژ را بر او ببندد:

چو رخساره بنمود سهراب را ز خوشاب بگشاد عناب را
یکی بوستان بد در اندر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت
دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان تو گفتی همی بشکفد هر زمان
بدو گفت کاکنون ازین بر مگرد که دیدی مرا روزگار نبرد
بر این باره دژ دل اندر مبد که این نیست برتر ز ابر بلند
به پای آورد زخم کویال من نراند کسی نیزه بر یال من

عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید
 همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ گژدهم
 در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۵۴)

از این رو فردوسی تمام صفات مثبت را یکجا در او آورده است. زیبایی، رزم‌آوری، حیل‌سازی و زبان‌آوری. او با جدا کردن سهراب از سپاه و کشاندن به پای دژ، هم جان خود را می‌رهاند و هم بدین وسیله انتقام شکست خود را از سهراب که شیفته او شده است، می‌گیرد. دیگر اینکه مُجبر فرصتی می‌یابد تا خبر حمله سهراب را توسط نامه‌ای به کاووس اطلاع دهد (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۱۵؛ حمیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۲).

گردیه

گردیه در پهلوی «Gurdik» است و کریستن‌من آن را «Gurdiyagh» ضبط کرده است (کریستن سن، ۱۳۸۰: ۳۴۸، ۴۶۷، ۴۹۷). از دیگر زنان پهلوان و جاودانه در شاهنامه «گردیه» خواهر بهرام چوین است. وی بزرگ‌ترین و نامدارترین زن دوره ساسانی در شاهنامه محسوب می‌گردد. این زن در شاهنامه، نمودار کامل عقل و میهن‌پرستی و پهلوانی و چالاکی است (نخاری، ۱۳۹۱: ۱۲۴؛ بصّاری، ۱۳۵۰: ۳۰۲) و در شاهنامه تنها زنی است که جنگاورانِ مرد او را به سپهسالاری بر می‌گزینند (سرامی، ۱۳۸۳: ۸۴۴).

پس پرده نامور پهلوان یکی خواهرش بود روشن‌روان
 خردمند را گردیه نام بود دل‌ارام و انجام بهرام بود
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۱۶۵۸)

پس از مرگ بهرام، خاقان چین گردیه را به همسری خواست:

از آن پس چو خاقان برداخت دل ز خون شد همه کشور چین چو گل
 چنین گفت یک روز کز مرد سست نیاید مگر کار ناتندرست
 بدان نامداری که بهرام بود مرا زو همه رامش و کام بود

کنون من ز کس‌های آن نامدار چرا بازماندم چنین سست و خوار
 نکوهش کند هر که این بشنود از این پس به سوگند من نگرود
 نخوردم غم خرد فرزند اوی نه اندیشه خویش و پیوند اوی
 چو با ما بفرزند پیوسته شد به مهر و خرد جان او شسته شد
 بفرمود تا شد برادرش پیش سخن گفت با او ز اندازه پیش
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۷۲/۲)

اما گردیه که همسری با خاقان را شایستل خود نمی‌دانست، تصمیم گرفت پنهانی از چین به ایران بازگردد. پس گردیه ۱۱۶ دلاور را برگزید و شبانه رهسپار ایران شد. خاقان برادر خود را به دنبال وی فرستاد:

بیش سپاه اندر آمد تبرگ که خاقان ورا خواندی پیر گرگ
 به ابراتیان گفت کان پاک‌زن مگر نیست با این بزرگ انجمن
 بشد گردیه با سلیح گران میان بسته برسان جنگاوران
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۷۶/۲)

گردیه سلاح و جامه بهرام را پوشیده و بر اسب نشسته و به رویارویی برادر خاقان - تبرگ - شتافت. گردیه تبرگ را از رزمگاه به یک سو برد. مغر از چهره برگرفت، نیزه‌ای بر تبرگ زد و او را کشت (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۶۷۰/۳-۶۶۹؛ یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۲۷).

وی زنی جنگاور بود و پهلوانی‌های او در شاهنامه در جنگ با «تبرگ» سردار چین که به فرمان خاقان چین آمده بود و کشتن این سپهسالار آشکار است که به نوعی می‌خواست انتقام خون برادرش را به دست شخصی چینی به نام «قلون» کشته شده بود را بگیرد (صفا، ۱۳۷۴: ۲۵۰). با این حال گردیه نمونه‌ای از زنان بی‌وفا و دارای هوش و مصلحت‌اندیشی حقیر و دنیادارانه است که در راه رسیدن به منزلت و قدرت بیشتر، «گستهم» همسر خویش، را به قتل می‌رساند و این را شاید بتوان در اندیشه جنگاوری و تندخویی او دانست (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۱۶؛ عادل، ۱۳۷۲: ۳۷۸).

بر سر ازدواج بانوگشسب، این زن پهلوان و زیبا، مناقشه سختی میان بزرگان ایران و درباریان کاووس در گرفت و رستم و کاووس برای ختم غائله او را به گجو- پسر گودرز- که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود، دادند (یوسفی، ۱۳۸۲: ۸۳). بانوگشسب از نام‌آورترین زنان پهلوان و جنگاور دوره کیانیان، محسوب می‌گردد که در کتاب‌های دیگر، غیر از شاهنامه فردوسی درباره قدرت و جنگاوری و دلاوری و قهرمانی‌های او داستان‌های بسیار آمده است. بانوگشسب دختر رستم و مادر بیژن بود و تا حد بسیار زیادی دارای نیرومندی و جنگاوری بود که هیچ مردی شایستگی همسری با او را نمی‌یافت. او با گجو، که بعد از رستم، بزرگ‌ترین پهلوان و جنگاور ایران بود، ازدواج کرده؛ چنان‌که «ژول مول» درباره این زن می‌نویسد که وی به جنگ شیران می‌رفته است و با یک زخم شمشیر، آنان را به دو نیم می‌کرده است (انصاف پور، ۲۵۳۵: ۶۲).

همچنین این بانو و خواهر دیگر او به نام «زربانو» که دختر دیگر رستم بود، در جنگ بهمن با پهلوان سیستان سخن رفته است که در آن جنگ‌ها و پهلوانی‌های بی‌نظیری نمودند و سرانجام با زال و آذر برزین و فرهاد به دست شاه کیانی اسیر شدند و آنگاه بهمن دختران رستم را آزاد نمود و نیز در جایی دیگر در باب جنگاوری وی به جنگ وی با گجو، همسرش اشاره شده است که رستم وی را سرزنش و از این کار بازداشت. همچنین روایات فراوانی راجع به بانوگشسب و نیردهای او آورده شده است که در شاهنامه اثری از آن نیست؛ چنان‌که یکی از این نیردها، ستیز بانوگشسب و فرامرز با رستم است و در این جنگ بانوگشسب پس از مجروح کردن رستم، او را می‌شناسد (صفا: ۱۳۷۴: ۳۰۴-۳۰۳).

نتیجه‌گیری

حکیم ابوالقاسم فردوسی در جای‌جای شاهنامه از دلاوری‌ها و هوشیاری زنان، به‌ویژه زنان ایران، سخن به میان آورده است و آنان را همپای مردان وارد اجتماع نموده و مقام و منزلتی والا به زن بخشیده است و این گروه از افراد جامعه را از نظر عقل و هوشیاری و توانمندی جسمانی بسیار زیبا توصیف کرده است. پس زن مورد بحث فردوسی، راهنمای مردان جنگاور و گاه خود یگانه‌تاز میدان نبرد است. او می‌تواند خردمندتر از مردان باشد و هوشیارتر از فرمانروایان و زیرک‌تر و

قدرتمندتر از آنان. این است که مردان در برابرش زانو میزنند و خود را کمتر از او می‌دانند و تصوّر نمی‌شود که فردوسی اغراق گوید. از این رو با بررسی شش بانوی مطرح در شاهنامه در زمینه مشورت‌دهی از جمله؛ «ارنواز»، «سودابه»، «جریره» و «سیندخت» و نیز زنان جنگاور؛ همچون: «گردآفرید»، «گردیه» و «بانوگشسب»، اثبات گردید که بر خلاف نظر بسیاری که شاهنامه را یک اثر ضد زن و نقش زن را در شاهنامه بسیار ناچیز انگاشته‌اند و فقط او را عاملی برای پیدایش و زوال قدرت‌ها قلمداد کرده‌اند، زن در این اثر جاودانه نمونه کامل و تمام‌عیاری محسوب می‌گردد و در عین برخوردار از فرزادگی، دلیری، بزرگ‌منشی، خردمندی، قدرت و شایستگی، از جوهر زنانه نیز به نحو سرشار برخوردار است و گاه با بیان مشورت‌هایی آگاهانه و خردمندانه و گاه با حضور در میادین نبرد تن‌به‌تن، موجب نجات جان قهرمانان و یا رهایی آنان را از تن سپردن به ذلت، خاری و در بند شدن و یا نجات مردمان سرزمین خود را فراهم می‌آورد و تجلی‌گر معنای حقیقی زن می‌باشد.

کتابنامه

- قرآن کریم.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۶۹). *زندگی و مرگ پهلوانان*. تهران: مازیار.

- _____ . (۱۳۶۵). *فردوسی، زن، تراژدی، به کوشش ناصر حریری*. بابل: کتاب‌سرای بابل.

- اسماعیل‌زاده، فیروز. (۱۳۷۹). *شاهنامه به روایتی نو*. تهران: خوش‌بین.

- البرز، پرویز. (۱۳۶۹). *شکوه شاهنامه در آینه تربیتی و اخلاقی پهلوانان*. تهران: دانشگاه الزهراء.

- انصاف پور، غلامرضا. (۱۳۵۳). *حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی*. تهران: فرهنگ و هنر.

- بشاری، طلعت. (۱۳۵۰). *زنان شاهنامه*. تهران: دانشسرای عالی.

- بیگدلی، غلامحسین. (۱۳۶۹). *چهره اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی*. تهران: آفرینش.

- پورخالقی، مهدخت. (۱۳۸۱). *درخت شاهنامه*. مشهد: به‌نشر.

- چوبینه، سجاد. (۱۳۷۷). *حکمت نظری و عملی در شاهنامه فردوسی*. شیراز: نوید.

- حمیدی، بهمن. (۱۳۸۵). *فرهنگ زنان در شاهنامه*. تهران: کیوان.

- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز.

- دیودیسن، الگا. (۱۳۷۸). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه فرهاد عطایی. تهران: تاریخ ایران.

- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۸). *اصل و نسب دین‌های ایرانیان باستان*. تهران: ذر.
- رنجبر، احمد. (۱۳۶۹). *جاذبه‌های فکری فردوسی*. تهران: امیر کبیر.
- سپهری، رقیه. (۱۳۸۱). *جام جهان‌نمای فردوسی*. تهران: جام گل.
- سرآمی، قدمعلی. (۱۳۶۸). *از رنگ گل تا رنج خار*. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۸۳). *شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه*. تهران: علمی فرهنگی.
- شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۷). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. تهران: بلخ.
- صفاء ذبیح الله. (۱۳۷۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: فردوسی.
- طبری، محمدبن جریر (بی‌تا). *تاریخ طبری*. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عبادیان، محمود. (۱۳۶۹). *فردوسی و سنت نوآوری در حماسه‌سرایی*. تهران: گهر.
- عادل، محمدرضا. (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه*. تهران: صدوق.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. ج ۱ و ۲. پایه چاپ مسکو. تهران: هرمس.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۰). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- کیا، خجسته. (۱۳۷۱). *سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی*. تهران: فاخته.
- مجلدم، محمدحسین. (۱۳۹۰). *واژریان شاهنامه*. تهران: بهین.
- مهدآب، زهرا. (۱۳۷۴). *داستان‌های زنان شاهنامه*. تهران: قبله.
- مهرآبادی، میترا. (۱۳۷۹). *شاهنامه کامل فردوسی به نظم پارسی*. ج ۱ و ۳. تهران: روزگار.
- نجاری، محمد. (۱۳۹۱). *زنان شاهنامه*. تهران: آمه.
- یغمایی، اقبال. (۱۳۷۵). *زنگنه دهنقان*. تهران: توس.
- یوسفی، فریده. (۱۳۸۲). *جایگاه سیاسی، اجتماعی زنان شاهنامه*. تهران: شلفین.
- Khalegi Motlagh, Jalal, *Women in the Shahnameh, Their History and Social Status within the Framework of Ancient and Medieval Sources*, Neuenschwander (trans.), Costa Mesa: Mazda Publishers, 2012.
- Mahallati, Mohammad Jafar, "Ethics of War and Peace in the Shahnameh of Ferdowsi", *Iranian Studies*, dx.doi.org/10.1080/00210862.2014.920663, Pp 1-27, 2014.
- Pierce, Laurie, "Serpents and Sorcery: Humanity, Gender, and the Demonic in Ferdowsi's Shahnameh", *Iranian Studies*, dx.doi.org/10.1080/00210862.2014.1000629, Pp 1-19, 2015.
- Sadeghi, Ali, "Hero and heroism in the Shahnameh and the Masnavi", *Critique: Critical Middle Eastern Studies*, Vol 13, Pp 195-208, 2004.